پیشخوان

«پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران» در آیینه خوانشی نوین

جزمیت به روس و دیگر هیچ!

■ محمدرضا کائینی

بازخوانی تاریخ معاصر ایران از شهریور ۲۰ تا سالیان اولیه تأسیس نظام اسلامی، بدون خوانشی دقیق از کارکرد فرهنگی و سیاسی حزب توده ایران ناتمام است. این پژوهش هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که از یاد نبریم این حزب، تقریباً در تمامی مقاطع مهم این دوره، جای پایی قابل رصد دارد. اثری که هم اینک به شما معرفی می‌شود و توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی روانه بازار نشر شده، درصدد چنین تحقیقی بوده است. محسن مدیرشانه‌چی مؤلف کتاب، در دیباچه خویش بر آن چنین آورده است: «پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، در میان تعجب همگان حزب‌توده در حمایت و پشتیبانی از خط امام بسیار ممتاز می‌نمود. این حزب به رغم حجم وسیع تبلیغات و شانتاژ گروه‌های اخلاف حزب توده یا به نوعی مرتبط با این حزب می‌توان خواند، کم و بیش همه روشنفکران و اندیشمندان چپ ایرانی را نیز طی چند سال باید به گونه‌ای در ارتباط با این حزب دید؛ پیشگامان اندیشه چپ و معلمان یا مربیانی که میراث فکری و سیاسی آنان به حزب توده رسید، توده‌ای‌ها و نیز فرزندان و پرورش‌یافتگان در دامان این حزب که برخی با پایداری و تعلق خاطر یا جزمیت و تعصب توده‌ای ماندند و بعضی با بریدن و رمیدن یا ناتوانیدشی و استقلال فکر و عمل و خطر کردن و درنوردیدن راه‌های تازه، از حزب گسستند. طرفه آنکه از آغاز دهه ۲۰ یا دومین دوره پیدایش و گسترش احزاب و جمعیت‌های سیاسی در ایران پیدایی حزب توده در مقام تشکل سیاسی شاخص چپ در ایران خود به تکوین برخی از مهم‌ترین احزاب و گروه‌های سیاسی نیم‌قرن اخیر در دو طیف دیگر تشکل‌های سیاسی تاریخ ایران یعنی جریان‌های دینی و مذهبی و گرایش‌های ملی و ناسیونالیست یاری داد، چراکه بسیاری از احزاب و جمعیت‌های سیاسی متعلق به این دو بستر فکری و ایدئولوژیک به مثابه واکنشی در برابر تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده به وجود آمدند و گسترش یافتند. صرف‌نظر از چنین

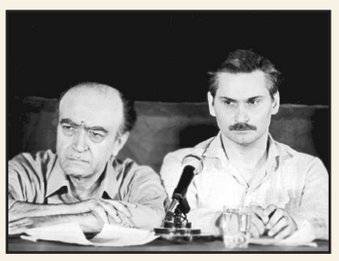

نمایی از محاکمه اعضای حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی

احزاب و تشکل‌هایی حتی برخی شبه‌حزب‌ها یا احزاب دولتی، فصلی و شخصی نیز مشخصاً در مقابله با حزب توده یا با الگوی این حزب یا به کمک نظریه‌پردازان سابق توده‌ای تشکیل شد؛ از حزب دموکرات ایران در دهه ۲۰ تا حزب رستاخیز در دهه ۵۰. به تعبیر خود حزب توده حتی حزب‌بازی‌ها و حزب‌سازی‌های شاه و قوام به تقلید از حزب توده صورت گرفت. براین اساس، مطالعه و بررسی بیش از نیم قرن حیات حزب توده ایران در مسیر شناخت تاریخ تحزب در ایران به طور خاص و تاریخ سیاسی معاصر ایران به طور عام ضرورتی انکارناپذیر است. در باب بیشتر احزاب و گروه‌های سیاسی اغلب آنچه نوشته شده یا از سوی خود آن احزاب و گروه‌ها و به گونه‌ای ستایش‌آمیز یا توجیه‌گر یا از سوی مخالفان آن احزاب و گروه‌ها یا به طور کلی مخالفان تحزب و تشکل نگاشته شده است و طبعاً دور از حب و بعض نیست، حزب توده ایران نیز مستثنا از این قاعده نبوده است. در این میان انتشار اسنادی که از احزاب و گروه‌های سیاسی به جای مانده است، از جمله اسناد مربوط به حزب‌توده، شاید بیش از سایر نوشته‌ها به شناخت بی‌طرفانه و منصفانه‌تر این تشکل‌ها یاری کند، اما اسناد طبعاً اجزای پراکنده و ماده خامی است که به تنهایی شناخت جامعی در اختیار استفاده‌کنندگان از آنها قرار نمی‌دهد. به این ترتیب، با وجود انبوه نوشته‌ها و اسنادی که در باب حزب توده انتشار یافته یا منافع بسیار بیشتری که در آنها به گونه‌ای به حزب‌توده نیز پرداخته شده است، هنوز جای نوشته‌ای توصیفی، منصفانه و بی‌طرفانه در این خصوص خالی بود. در نگارش این اثر در عین ارائه شناخت بالنسبه جامعی از این حزب، سعی بر اختصار و ذکر مباحث اصلی بود و پرهیز از تفصیل و تطویل کلام. طبعاً برای مطالعه تفصیلی جزئیات امور و هر یک از مباحث فرعی و حاشیه‌ای که به جهتی مورد توجه خواننده علاقه‌مند و پژوهشگر قرار گیرد می‌توان به آثاری که به آنها ارجاع شده یا سایر منافع مراجعه کرد.»

۱۳۵۷. نوفل‌لوشاتو. شهید مهدی عراقی در کنار امام خمینی در راه بازگشت به محل اقامت

اولین دیداری که شهید عراقی با حضرت امام در نوفل‌لوشاتو داشت، بعد از نماز جماعت بود که ما شاهد آن بودیم. شهید عراقی وارد شد. امام با تعجب به ایشان نگاهی کردند. عراقی ورزشکار و قوی بود، اما در زندان خیلی صدمه خورده و پیر شده بود! امام گفتند: تو همان عراقی من هستی؟... امام باید از محل اقامتشان تا جایگاه نماز و سخنرانی، فاصله کوتاهی را می‌آمدند و در این فاصله هم حفاظت و حراست از ایشان به عهده شهید عراقی بود

«روایت‌هایی از یک همگامی با شهید مهدی عراقی، از آشنایی تا واپسین لحظه حیات» در گفت‌وشنود با حسین مهدیان

تا واپسین دم حیات در برابر دشمن سر خم نکرد!

■ احمدرضا صدری

راوی خاطراتی که هم اینک پیش‌روی شماست، از آغاز آشنایی با شهید حاج مهدی عراقی تا واپسین لحظات حیات، با او انس و مراوده داشته است. حسین مهدیان در چهل‌ویکمین سالروز شهادت آن یار رفته و در این گفت‌وشنود، شمه‌ای از خاطرات خویش از وی را بازمی‌گوید. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

■ روزهای آشنایی، روزهای جهاد و روزهای زندان

آشنایی حسین مهدیان با شهید حاج مهدی عراقی و همگنانش، در آغاز دهه ۴۰ و همزمان با شروع نهضت اسلامی روی داد. او نخست عراقی را در هیئت یکی از اعضای فعال و مؤثر جمعیت مؤتلفه اسلامی به یاد می‌آورد و سپس در قامت یکی از اصلی‌ترین چهره‌های تیم اعدام حسنعلی منصور و از آن پس به مدت ۱۳ سال، در زندان و تبعید در زندان، چنانکه خود روایت می‌کند: «آشنایی بنده با شهید حاج مهدی عراقی، از قبل از زندان ایشان آغاز شد. چون من با مرحوم شهید حاج صادق امانی و حاج صادق اسلامی، از سال ۴۰، ۴۱ آشنایی داشتیم. در زمان مطرح شدن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که حضرت امام نهضت را آغاز کرد، اولین هیئت و گروهی که به ندای ایشان لبیک گفت، همین گروه حاج صادق امانی بودند و ایشان هم به‌نحوی، با شهید عراقی هم ارتباط داشت. مرحوم عراقی در شاخه نظامی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، با شهید امانی برای سرنگون کردن رژیم دست نشانده شاه و از میان برداشتن حسنعلی منصور - که کاپیتولاسیون را به تصویب رساند- نقشه اعدام انقلابی کشید. این کارِ شهید امانی، خیلی قدرت روحی می‌خواهد. او به مثابه نفس مطمئنه‌ای که در کلاس‌های اخلاق، نکات ریز مربوط به سیر و سلوک عرفانی را به دیگران یاد می‌داد، در همان زمان با شهید عراقی، چنین برنامه‌ای را طراحی می‌کرد. درباره شرایطی که آن ترور صورت گرفت، یک چیزی ما می‌گوییم و یک چیزی شما می‌شنوید! رژیم در اوج قدرت بود و امریکا بر همه ارکان حکومت سلطه داشت و حسنعلی منصور نخست‌وزیر، مهره مستقیم امریکا بود! در چنین شرایطی، اینکه جمعی نقشه اعدام این عنصر را بکشند و موفق هم شوند، معجزه است! به هر حال از آنجا، ارتباط ما با شهید عراقی پیدا شد. بعد که حادثه اعدام منصور پیش آمد، به مدت ۱۳ سال ارتباط ما با ایشان قطع شد، ولی ارتباط با خانواده‌شان برقرار بود. یک سال وقتی در زندان خواستند آنها را اذیت کنند و زیربار خواسته‌های رژیم نرفتند، آنها را تبعید کردند به برازجان که جای بسیار بد آب و هوایی است و هر زندانی‌ای را که می‌خواستند خیلی اذیت کنند، به برازجان می‌فرستادند. ما و عده‌ای از دوستان یک سال، همگی با خانواده برای ایام عید به برازجان رفتیم. آیت‌الله انواری، شهید عراقی، آقای عسگر اولادی و چند تن از دوستانمان آنجا بودند. یادم است آقایان در حیاط زندان برازجان، فرش انداخته و قیمه پلو درست کرده بودند و سال تحویل را از صبح تا عصر آنجا بودیم. ما راحت در حیاط زندان با هم صحبت می‌کردیم. با تلاش فراوان، موجباتی فراهم شده بود که یک روز تمام را در محیط زندان با آنها در حال ملاقات باشیم. روز پر خاطره و سازنده‌ای بود. روحیه قوی و شاد شهید عراقی و دیگران، آن روز را برای ما مطابق با هزار روز کرد! در آن روز مطالب زیادی بین ما و شهید عراقی رد و بدل شد. یادم است شهید حسام عراقی، در آن روز کوچک، ولی خیلی کنجکاو بود. مشورت‌ها و تبادل نظرهای خوبی صورت گرفت، تجدید پیمان‌ها و تجدید عهدها و... .»

■ دیدار در نوفل لوشاتو

یکی از فصول مشترک مراودات حسین مهدیان با شهید حاج مهدی عراقی، حضور هر دو در دهکده نوفل لوشاتو هنگام اقامت موقت امام خمینی در آن است. او در این فرصت، توانست جلوه‌هایی گویا از رابطه عاطفی عراقی با رهبر کبیر انقلاب را نظاره کند و به خاطر بسپارد. مهدیان در باب حاشیه و متن آن رویداد می‌گوید: «همانطور که اشاره کردم، به مدت ۱۳ سال، رابطه مداوم بنده با مرحوم عراقی قطع شد، تا در آستانه اوج‌گیری انقلاب، آزادی ایشان پیش آمد. هنگام آزادی عراقی، هنوز خفقان رژیم شاه حاکم بود و چندان کاری نمی‌شد کرد تا وقتی که حضرت امام به پاریس رفتند و ما هم توفیق پیدا کردیم مدتی آنجا باشیم. امام باید از محل اقامتشان تا جایگاه نماز و سخنرانی، فاصله کوتاهی را می‌آمدند و در این فاصله هم حفاظت و حراست از ایشان به عهده شهید عراقی بود. اولین دیداری که با امام داشتند، بعد از نماز جماعت بود که ما شاهد آن بودیم. شهید عراقی وارد شد. امام با تعجب به ایشان نگاهی کردند. عراقی ورزشکار و قوی بود، اما در زندان خیلی صدمه خورده و پیر شده بود. امام گفتند: تو همان عراقی من هستی؟!... به هرحال آنجا شهید عراقی مسئول حفاظت از امام و مسئول پشتیبانی و تهیه غذا بود، چون از سراسر اروپا و امریکا، دانشجویان و افراد دیگر می‌آمدند و برنامه داشتند و ایشان هم روزها یک قابلمه بزرگ آبگوشت و گاهی سیب‌زمینی و تخم‌مرغ درست می‌کرد و پذیرایی، در همین حد انجام می‌شد. آنجا یک زندگی ساده و علی‌وار بود که هر کس می‌آمد و آن را می‌دید، تحولی در وجودش ایجاد می‌شد! گروه‌هایی که از دیدار امام برمی‌گشتند، با یک حالت روحانی از آنجا خارج می‌شدند، دیده‌هایشان گریان و اشک‌هایشان سرازیر بود!

اعضای گروه فرقان، در پیاده‌رو کمین کرده بودند و یوزی‌های قوی اسرائیلی در دستشان بود و رگبار را از طرف من به ماشین بستند، طوری که درِ آهنی منزل روبه‌رو، سوراخ سوراخ شد! آنچه از لحظه شهادت عراقی در ذهنم هست، قامت ایستاده ایشان است. یعنی در لحظه شهادت هم، مقابل دشمن سر خم نکرد و ایستاده شهید شد!

در زمینه رابطه امام با شهید عراقی، در آن دوره داستان جالبی پیش آمد. یک روز عده‌ای از دانشجویان مقیم آلمان - که با بورس دولت ایران در رشته هسته‌ای تحصیل می‌کردند تا به کار در تأسیسات هسته‌ای بپردازند- برای کسب تکلیف از امام، به نوفل‌لوشاتو آمده بودند و می‌خواستند ببینند آیا امام تجویز می‌کنند که آنها این دوره را ادامه دهند یا نه؟ نماز جماعت برگزار و به عنوان ناهار، با نان و تخم مرغ از آنها پذیرایی شد. بعد امام درباره شکنجه‌ها و ظلم‌های رژیم شاهنشاهی صحبت کردند و با اشاره به شهید عراقی گفتند: این جوان‌های رشید ما را اینقدر زیر شکنجه و در زندان اذیت و آزار داده‌اند که من وقتی در اولین برخورد آنها را دیدم، باور نکردم آن قامت‌های رعنا و رشید، اینقدر زیر شکنجه‌های شاه افسرده شده باشد!... این اولین بار بود که امام به این تعبیر، در جمع از ایشان تجلیل می‌کردند. جلوه‌ای از علاقه امام به عراقی، پس از شهادت او عیان شد. چند وقت پیش در منزلی بودیم، یکی از نزدیکان امام گفت: من راننده ایشان بودم. وقتی جنازه شهید عراقی را به قم آوردند، امام تصمیم گرفتند تا در تشییع شرکت کنند. آنقدر فشار جمعیت بود که نمی‌شد حرکت کرد. هرچه می‌خواستیم امام را برگردانیم، ایشان اجازه ندادند. فشار مردم به‌حدی رسید که موتور ماشین سوخت! امام در شهادت عراقی، به‌قدری متأثر شده بودند که با وجود چنین وضعی برنگشتند و در تشییع جنازه حضور یافتند.

■ در روزهای دشوار مدیریت کیهان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه کیهان در اطلاع‌رسانی از وقایع جاری به جامعه، نقشی مهم ایفا می‌کرد. این مطبوعه در آن دوره، به مشکلاتی چند برخورد و با تدبیر مهدیان از آن عبور کرد. مدیر جدید کیهان در دور جدید فعالیت این رسانه، از شهید حاج مهدی عراقی استمداد کرد و او نیز به کمک این دوست دیرین آمد و به مؤسسه کیهان نظم داد. مهدیان خاطرات خویش در این باره را بدین شرح نقل می‌کند: «کیهان بستر تبلیغاتی بسیار مهمی بود. در عین حال و در آن دوره، این روزنامه شده بود کانون توده‌ای‌ها، ساواکی‌ها، کومله‌ای‌ها و...! آنها خوب می‌دانستند چه جاهایی را بگیرند. انجمن اسلامی کارکنان کیهان با اینها درگیر شد و دست از کار کشید، تا جایی که مؤسسه به مرحله سقوط رسیده بود! اعضای این انجمن، به ما مراجعه کردند که برویم و به آنجا سر و سامانی بدهیم. مؤسسه راه افتاد و بازسازی شد. حالا راه‌اندازی و اداره مؤسسه بزرگی که می‌توانست در جامعه نقش داشته باشد و تحلیل‌های صحیح ارائه کند، به عهده ما قرار گرفته بود و باید از نویسندگان متخصص و متعهد، استفاده می‌شد. دیدم در این شرایط احتیاج به کمک دارم. کمک عراقی به مثابه شخصیتی نیرومند، با تقوا، امین - که هم عقیده بودیم و من مطمئن بودم که او اندیشه و عملش، همه مطابق خواست امام است و امام از ایشان راضی است- می‌توانست بسیار مؤثر و راهگشا باشد. بنابراین دست یاری به سوی او دراز کردم و ایشان نیز با کمال بزرگواری و اخلاص فراوان، دست کمک‌خواهی ما را فشرد و به صحنه آمد. شهید عراقی خوب می‌دانست چنین روزنامه‌ای، چه نقش عظیمی می‌تواند در جامعه داشته باشد و یک اشتباه کوچک، می‌تواند چه انحرافات بزرگی را به‌وجود بیاورد، به‌همین دلیل روی ریزترین نکات هم حساس بود. در آن شرایط، خود ایشان هم متوجه شده بود که بنیاد مستضعفان یا زندان قصر یا جاهای دیگر را دیگران هم می‌توانند اداره کنند، ولی اداره مؤسسه کیهان با آثاری که برشمردم، کار هر کس نبود. از همین روی تشخیص داد این پایگاه، می‌تواند در ارتقای شرایط کشور نقش داشته باشد. به‌نظر من استدلال درست و دید روشنفکرانه‌ای داشت. شهید عراقی در یافتن عناصر متخصص و متعهد هم به دلیل سوابقی که داشت، بسیار متبحر بود. مثلاً آقای جلال رفیع را از زندان می‌شناخت و برای همکاری توصیه کرد. به هر حال، ما از ایشان دعوت کردیم که مسئول امور مالی و اداری کیهان باشند. ایشان چون اختیارات کامل داشت، نسبت به کسانی که حقوقشان تضییع شده بود یا از طبقه محروم و کم‌درآمد بودند، توجه خاصی داشت و خیلی از نظر فکری، مالی و رفع مشکلاتشان به آنها کمک کرد. در دوره مدیریت ایشان، شاید برای نیمی از کسانی که مسکن نداشتند، با وام‌های طویل‌المدت، مسکن تهیه شد. با اینکه کسی تصور نمی‌کرد که شهید عراقی یک فرد دیپلمات یا تحصیلکرده سیاست و تاریخ باشد، اما وقتی در تحریریه صحبت می‌کرد، همه متخصصان دهانشان باز می‌ماند که مگر ایشان فنون روزنامه‌نگاری را خوانده است؟ واقعاً نقطه امیدی بود و امیدوار شده بودیم که کیهان زیر نظر ایشان، در خط مثبت و مفیدی خواهد افتاد و ما هم به عنوان یک همکار، در کنار ایشان خواهیم بود و برنامه‌های تدوین شده، کم‌کم پیاده می‌شوند. او پیش‌تر در دوره زندان هم در منتهای درجه خضوع و فروتنی، مثل یک کارگر و بدون کوچک‌ترین تکبری، ایثار و فداکاری را عملاً به نمایش گذاشت و همه را شرمنده بزرگواری و فضیلت و انسان‌دوستی خود کرد. بعد از زندان هم همیشه، روحی بزرگ و طبعی بلند داشت و آقا منش بود. برنامه‌ریزی‌های او برای یک‌ماه و دو ماه نبود، بلکه برای مسائل ۵۰ سال بعد و حتی برای نسل آینده، برنامه‌ریزی می‌کرد و این از خصوصیات بارز این شهید بود.»

■ در روز واقعه

شهید حاج مهدی عراقی در دوره فعالیت در مؤسسه کیهان و در صبحگاهی که به اتفاق حسین مهدیان و نیز فرزندش حسام عراقی، عازم محل فعالیت خویش بود، مورد سوء قصد عوامل گروه فرقان قرار گرفت و خود و فرزندش به شهادت رسیدند. مهدیان نیز در این حادثه مجروح شد و به بیمارستان انتقال یافت. او که تنها شاهد رویداد ترور و شهادت عراقی است، ماجرا را اینگونه نقل می‌کند: «ما دو نفر، صبح‌ها و عصرها با هم می‌رفتیم و می‌آمدیم و از بس کار زیاد بود، از این فرصت رفت و آمد استفاده و مشکلاتمان را در همین فرصت کوتاه، مطرح می‌کردیم. معمولاً صبح‌ها، ساعت ۷:۱۰ ایشان به منزل ما می‌آمدند. روز یک‌شنبه چهارم شهریورماه هم آمدند و چند تلفن زدند و بیرون آمدیم. ایشان پشت فرمان نشستند و من بغل دست ایشان نشستم. ماشین هم پیکان بود. من در برابر هجمه‌ای که صورت گرفت، در واقع سپر ایشان بودم. حسام پشت سر من بود و محافظ، پشت سر ایشان نشسته بود. منزل ما، سه چهار خانه مانده به انتهای یک کوچه بن‌بست است. وقتی رسیدیم سر کوچه که وارد خیابان اصلی شویم، شخصی کنار ما ظاهر شد و اتومبیل ما را به رگبار بست! همان گروهی که شهید مطهری، شهید مفتح و شهید قره‌نی را زدند، یعنی گروه فرقان، در پیاده‌رو کمین کرده بودند و یوزی‌های قوی اسرائیلی دستشان بود و رگبار را از طرف من به ماشین بستند، طوری که درِ آهنی منزل روبه‌رو، سوراخ سوراخ شد! همین که رگبار مسلسل شلیک شد، من در یک لحظه دیدم که شهید عراقی از آنجا تکان خورد و ایستاد و از آن پس، هیچ چیز را متوجه نشدم! سه گلوله به من اصابت کرد. جراح گفته بود که از چند میلی‌متری سر من، چند گلوله عبور کرده بود! دو تا به کتف و دیگری به دستم خورد! یکی از آنها که ترکش‌هایش پخش شد و هنوز هم عکس که می‌گیریم، آن ترکش‌ها در بدن ما هست! جراحی دستم هم طولانی شد و چندین بار جراحی صورت گرفت. پزشک گفته بود اگر گلوله‌ها قدری آن‌طرف‌تر خورده بود، سر من متلاشی می‌شد! آنچه از آخرین لحظه شهادت ایشان در ذهنم هست، قامت ایستاده ایشان است. یعنی در لحظه شهادت هم در مقابل دشمن سر خم نکرد و ایستاده شهید شد! آن روز هولناک و آن صبح را همیشه به یاد می‌آورم که هر دو با هم از در بیرون رفتیم و تقدیر الهی بود که به من عمر دوباره‌ای داده شد. همیشه از خداوند استدعا می‌کنم که اگر در این عمر دوباره، کار خیری از ما سر می‌زند، شهید عراقی و حسام و حتی مادر حسام را در برکات و ثواب آن شریک بفرماید. این کار هرشب جزو دعاهای من است.»

■ در دیدار با ضارب عراقی

شهادت عراقی آن هم پیش‌روی مهدیان او را تا مدت‌ها مغموم و افسرده ساخت. وی پس از بهبود، اطلاع یافت که می‌تواند ضارب خویش را ببیند و با او سخن بگوید. روایت وی از این گفت‌وشنود تاریخی، نمادی است از نحوه فکر و گفتار گروه فرقان و نیز انگیزه‌های آنها برای ترور نامداران انقلاب و نظام نو تأسیس اسلامی: «بعد از شهادت عراقی، زندگی برایم خیلی تاریک و رفتن به کیهان، بی‌معنی شده بود! مدت‌ها به روزنامه نرفتم و به نیابت از او، به حج رفتم. وقتی از حج برگشتم، گفتند ضارب را دستگیر کرده‌اند و اگر مایلید، بیایید او را ببینید. من به زندان اوین رفتم و آن فرد را آوردند و پهلوی ما نشاندند. مأمور از او پرسید ایشان را می‌شناسی؟ گفت بله، ایشان مهدیان است. پرسیدم شما هدفتان از کشتن ما چه بود؟ گفت برداشت‌های ما و بینش‌های ما و... و نامی هم از دکتر شریعتی آورد. گفتم می‌دانی در آن شرایط سخت خفقان، شریعتی که تو به اصطلاح مرید او هستی و به اسم او کشتار می‌کنی، تا نیمه‌های شب جلسات خصوصی‌اش را در همین خانه‌ای که تو برای ترور ما به آنجا آمدی، تشکیل می‌داد؟ آیا تو می‌دانی که وصیتنامه تاریخی که بین شریعتی و محمد رضا حکیمی رد و بدل شد، در همین خانه بود؟ تو از شریعتی چه شناختی داری؟ مدتی سکوت کرد و گفت شما اگر خواستید، مرا ببخشید! اتفاقاً برادرش هم به ملاقات آمده بود، گفتم ببینم ضارب به او چه می‌گوید. برادرش گفت اولین کسی را که ترور کردی، آیت‌الله مطهری بود که در تشییع جنازه‌اش یک میلیون نفر با مشت‌های گره‌کرده گفتند مطهری شهادتت مبارک، آیا این برایت انگیزه‌ای نشد که در افکارت تجدیدنظر کنی؟ او با حالت استهزا گفت اکثریت نمی‌فهمند! به هر حال در آن روحیه‌ای که من در اینها دیدم و آن کسانی که اینها را برای ترور انتخاب کرده بودند، برای ما معلوم شد که دشمن ما تا کجاها را حساب کرده و از سال‌ها پیش که احساس می‌کرده در این کشور انقلاب به وقوع خواهد پیوست، پیش‌بینی کرده که زمینه‌های فکری‌اش چه کسانی هستند، بازوهای اجرایی آن چه کسانی هستند و روی همین حساب، تروریست‌هایی را به خدمت گرفته که به‌موقع توطئه و درست هنگام شکوفایی و آغاز شکل‌گیری انقلاب، شروع به ترور و جنایت کنند.»